

زن؟ زندگی؟ آزادی؟

بررسی مفهوم شعار «زن، زندگی، آزادی» در متون و سخنرانی‌های شهید مطهری

علیرضا روحی

مقدمه:

نیاز جامعه‌ی امروز به دانستن این مفاهیم مهم و اساسی چندبرابر گذشته است؛ اما متأسفانه چیزی که دیده می‌شود این است که اکثریت مردم معنای هیچ‌یک را نمی‌دانند و اکثر معضلات این روزها نیز به‌خاطر همین افراد است. امید می‌رود این مقاله به نوبه‌ی خود بتواند به تفهیم این مسائل که تک، تک در اسلام به ظرافت تعریف شده‌اند، کمک کند.

نخست چیزی که در این شعار به چشم می‌آید کلمه‌ی زن بوده و چیزی است که برای سال‌های زیادی مورد بحث بوده است؛ نابرابری حقوق زن و مرد و ظلم به زنان در ایران و در اسلام که یکی از جواب‌های متعدد این تفکر نادرست را در ادامه آورده‌ایم.

دستگاه آفرینش اء ضاء این واحد را در وضع‌های «نا مشابه» و «ناهمسان» و با کیفیات و چگونگی‌های مختلفی قرار

داده است. در مورد زن و مرد نیز این صدق می‌کند؛ زن و مرد در انسانیت

برابرند ولی دو گونه انسان‌اند با دو گونه خصلت‌ها و دو گونه

روان‌شناسی.

آیا لازمه‌ی تساوی حقوق، تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی

غیر از تشابه است. تساوی برابری است و تشابه یکسان بودن.

آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکسان و یکنواختی

برای زن و مرد قائل نشده است. ولی هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی

برای مردان نسبت به زنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسان‌ها

را درباره‌ی زن و مرد نیز رعایت کرده است. مسئله‌ی اختلاف فجیع

حقوق زن و مرد غالباً مشکل اروپا و غرب بوده به‌طوری‌که تا سال



۱۸۸۲ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد؛ اما در اسلام از اول ظلمی در حق زن نشده بود که حالا بخواهیم آن‌ها را تصحیح کنیم و از قوانین ناقص حقوق بشر مبنی بر تشابه کامل حقوق زن و مرد استفاده کنیم.

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه:

زنان کارگران ارزان‌تری بودند و کارفرمایان آن‌ها را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت؛ اما اعلان‌ها از آن‌ها می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند. نخستین قدم برای آزادی زنان بریتانیای کبیر امتیاز بی‌سابقه‌ای بود که به زنان داده شد و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند، حق داشتند که برای خود نگه دارند.

اما نمی‌دانم چرا در مهد تمدن و عدالت خواهی برای ۱۸۰۰ سال کسی به خیابان‌ها نرفت و فریاد زن، زندگی، آزادی بر نیاورد تا اینکه کارخانه‌هایشان با کمبود نیروی کار مواجه شدند؟

اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست؛ بلکه با تشابه آن‌ها مخالف است. تشابه این است که با همه‌ی اقشار و افراد جامعه به یک شکل برخورد شود تعریف یک کلمه‌ای سوسیالیسم است که کشورهای متمدن به آن نیز بسیار نقدها آورده‌اند؛ اما در این یک مورد اشکالی ندارد! اما تساوی چیزی است که همه‌ی قوانین مدنی و ادیان الهی به دنبال آن هستند.

مثالی از تساوی در جامعه دستور امام علی (ع) در مورد قضاات است که در پندی مدبرانه در نامه ۵۳ نهج البلاغه چنین به مالک اشتر می‌گوید :

قضاوت قاضی را هرچه بیشتر بررسی کن، بعد دستور می‌دهد که به امر معاش و زندگی و حقوق کافی قضاات توجه نما. و در پرداخت مال به او گشاده دست باش آن مقدار که نیازش را برطرف کند، و احتیاجش به مردم کم شود، و آخرین دستور به کسی که مسئول نظارت بر کار قضاات است در خصوص موقعیت قاضی است که می‌فرماید: و آنچه‌ان مقامش را نزد خود بالا بر که از نزدیکانت احدی در نفوذ به او طمع ننماید، تا از ضایع شدنش به توسط مردم نزد تو در امان بماند.

کلمه تساوی و مساوات چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آن‌ها گنجانیده شده جنبه‌ی تقدس پیدا کرده‌اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب می‌کنند، خصوصاً اگر با کلمه‌ی حقوق توأم گردند.

تساوی حقوق!

چه ترکیب قشنگ و مقدسی، چه کسی است که وجدان و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود. اما نمی‌دانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده‌ایم باید به آن‌جا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب «تشابه حقوق زن و مرد» با نام مقدس «تساوی حقوق» به ما تحمیل کنند.

حال علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد نامشابه قرار داده چیست؟ چرا آن‌ها را مشابه به یکدیگر قرار نداده است؟ آیا اگر حقوق زن و مرد هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است و یا اینکه فقط مساوی باشد و مشابه نباشد؟ برای بررسی کامل این مطلب لازم است که نظر اسلام درباره‌ی مقام انسانی زن از نظر خلقت و افرینش را بدانیم.

قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی‌دهد و صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی‌پردازد، بلکه با تفسیر خلقت، به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می‌دهد. زیربنای مقررات اسلامی درباره‌ی امور اجتماعی از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می‌کند. از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است، قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یارو گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند



و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز قرآن نسبت به زن معرفی کنند. اسلام از پیش نظر خود را بیان کرده است.

قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می‌فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده‌ایم.

قرآن در مورد آدم اول می‌فرماید: همه‌ی شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود قرار دادیم. (نساء. ۱)

و درباره‌ی همه‌ی آدمیان می‌گوید خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید. (سوره‌های نساء، آل عمران و روم)

همچنین در تاریخ اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند، کمتر مردی است که به پای خدیجه برسد، و هیچ مردی جز پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) به پای حضرت زهرا نمی‌رسند. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد.

دکتر علی شایگان در کتاب شرح قانون مدنی ایران:

استقلالی که زن در دارائی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است در یونان و روم و ژرمن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته است، یعنی مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده‌اند. در انگلستان که تا چندی پیش شخصیت زن در شخصیت شوهر محو بود، دو قانون یکی در ۱۸۷۰ و دیگری در ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهر دار، از زن رفع حجر نمود.

پس از بررسی مفهوم و جایگاه زن در اسلام، باید به موضوع حجاب که مساله‌ی داغ این روزهاست بپردازیم.

اولین ایرادی که بر پوشیدگی زن می‌گیرند این است که دلیل معقولی ندارد. به عقیده‌ی ما ریشه‌ی اجتماعی پدید آمدن حریم و حائل میان زن و مرد را در میل به ریاضت، میل به استثمار زن، حسادت مرد یا عدم وجد امنیت اجتماعی نباید جست‌وجو کرد. ریشه‌ی این پدیده را در یک تدبیر ماهرانه‌ی غریزی خود زن باید جست‌وجو کرد. به طور کلی بحثی است درباره‌ی ریشه‌ی اخلاقی زن از قبیل حیا و عفاف، و از آن جمله است تمایل به سترو پوشش خود از مرد. در اینجا نظریاتی ابراز شده است.

دقیق‌ترین نظریه این است که حیا و عفاف و ستر و پوشش تدبیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گران بها کردن خود و حفظ موقعیت خود در برابر مرد به کار برده است. زن با هوش فکری و با یک حس درونی دریافته است که از لحاظ جسمی نمی‌تواند در جامعه با مرد برابری کند و اگر بخواهد در میدان زندگی با مرد پنجه نرم کند، از عهده‌ی زور بازوی مرد بر نمی‌آید، از طرف دیگر نقطه‌ی ضعف مرد را در همان نیازی یافته است که در خلقت وجود مرد است که او مظهر عشق و طلب و زن مظهر معشوقیت و مطلوبیت است. در طبیعت، جنس نر گیرنده و دنبال کننده افریده شده است.

مولوی عارف نازک اندیش و دوربین خودمان مثالی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد و درباره‌ی تسلط معنوی زن بر مرد این چنین می‌گوید:

زآنچه حق آراست چون دانند جست؟ زین للناس حق آراسته است

آن مشتهیات و لذتهایی که خدا برای مردم آراسته است. آنها چگونه می‌توانند از کمند آن برهند. (اشاره به آیه ۱۴ سوره آل عمران)

کی تواند آدم از حوا برید چون پی یسکن الیهاش آفرید

از آن جهت که هدف خدا از آفرینش زن، آرامش مرد بود. آدم (ع) چگونه می‌تواند از حوا ببرد؟ (اشاره به آیه ۱۸۹ سوره اعراف)

هست در فرمان، اسیر زال خویش رستم زال ار بود، وز حمزه بیش

اگر فرضاً یک مرد رستم زال هم که باشد و از حمزه (ع) هم نیرومندتر باشد. در فرمان پذیری باز هم اسیر زن خویش است.

کلمینی یا حمیرا می‌زدی آنکه عالم بنده گفتش بُدی

آن کسی که همه مردم جهان، بنده سخنان او هستند (پیامبر بزرگوار). به همسرش عایشه می‌فرمود: «با من حرف بزن».

یکی دیگر از ایراداتی که بر حجاب گرفته‌اند این است که موجب سلب حق آزادی که یک حق طبیعی بشری است می‌گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود. می‌گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از مواد اعلامیه‌ی حقوق بشر است. هر انسانی چه مرد باشد چه زن، چه سفید باشد چه سیاه، تابع هر کشوری یا مذهبی باشد، انسانی

شریف و آزاد است. مجبور ساختن زن به این که حجاب داشته باشد بی‌اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی او است و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن. عزت و کرامت انسانی و حق آزادی زن و هم‌چنین حکم متطابق عقل و شرع به این که هیچ کس بدون موجب نباید اسیر و زندانی گردد، و ظلم به هیچ شکل و به هیچ صورت و به هیچ بهانه نباید واقع شود، ایجاب می‌کند که این امر از میان برود.

پاسخ: لازم است که تذکر دهیم فرق است میان زندانی کردن زن در خانه و موظف دانستن او به این که وقتی می‌خواهد، با مرد بیگانه مواجه شود پوشیده باشد. در اسلام محبوس ساختن و اسیر کردن زن در خانه وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه ای است که بر عهده‌ی زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد باید کیفیت خاصی را در لباس پوشیدن مراعات کند. این وظیفه نه از ناحیه‌ی مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و نه تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود. اگر رعایت پاره‌ای مصالح اجتماعی زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ کنند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را برهم نزنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند چنین مطلبی را «زندان کردن» یا «بردگی» نمی‌توان نامید و آن را منافی حیثیت انسانی و اصل آزادی نمی‌توان دانست.

در کشورهای **متمدن** جهان در حال حاضر چنین محدودیت‌هایی برای مرد وجود دارد. اگر مردی برهنه باشد و یا در



پوشیدن لباس ممانعت کند، به عنوان این که این عمل برخلاف حیثیت اجتماع است او را جلب می‌کنند. هنگامی که مصالح اخلاقی و اجتماعی افراد اجتماع را ملزم کند که در معاشرت اسلوب خاصی را رعایت کنند؛ مثلاً با لباس کامل بیرون بیایند، چنین چیزی نه بردگی نام دارد و نه زندان و نه ضد آزادی و حیثیت انسانی است و نه ظلم و ضد حکم عقل به شمار می‌رود. برعکس پوشیده بودن زن - در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است - موجب کرامت و احترام بیشتر او است؛

زیرا او را از تعرض افراد جلف و فاقد اخلاق مصون می‌دارد. شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود متین و با وقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ‌گونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند.

آیا حیثیت زن ایجاب می‌کند که یک طرز لباس بپوشد یا راه برود که اطوار و افعالش حرف بزند؟ فریاد بزند که به دنبال من بیا، سربه‌سر من بگذار، متلک بگو، در مقابل من زانو بزن و اظهار عشق و پرستش کن؟ آیا اگر ساده و آرام بیاید و برود و نگاه‌های شهوت‌آلود مردان را به سوی خود جلب نکند، برخلاف حیثیت زن یا برخلاف حیثیت مرد یا برخلاف مصالح اجتماع یا برخلاف اصل آزادی فرد است؟

آری اگر کسی بگوید زن را باید در خانه حبس و در را به رویش قفل کرد و به هیچ وجه اجازه‌ی بیرون رفتن از خانه به او نداد، البته این با آزادی طبیعی و حیثیت انسانی و حقوق خدادادی زن منافات دارد. چنین چیزی در حجاب‌های غیراسلام بوده؛ اما در اسلام نبوده و نیست.

حال برای بخش پایانی این مبحث به مفهوم آزادی می‌پردازیم.

انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، دارای یک سلسله حقوق و آزادی‌هایی است. این حقوق و آزادی‌ها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند، حتی خود صاحب حق نیز نمی‌تواند به میل و اراده‌ی خود، آن‌ها را به غیر منتقل نماید و خود را از این‌ها عریان سازد و همه‌ی مردم اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند در این حقوق و آزادی‌ها با یکدیگر متساوی و برابرند.

آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است، یعنی یکی از نیازمندی‌های موجود زنده آزادی است. فرق نمی‌کند که موجود زنده از نوع گیاه باشد یا از نوع حیوان و یا از نوع انسان، به هر حال نیازمند به آزادی است. اما آزادی گیاه متناسب با ساختمان آن است، آزادی حیوان طور دیگری است و انسان به آزادی‌های دیگری ماورای آزادی‌های گیاه و حیوان نیاز دارد.

هر موجود زنده خاصیتش این است که رشد می‌کند، تکامل پیدا می‌کند و متوقف نیست. سر جای خودش نایستاده است. جامدات که رشد و تکامل ندارند، نیازمند به آزادی هم نیستند. اصلاً آزادی برای جامدات مفهوم ندارد؛ اما موجودات دارای رشد نیاز به آزادی دارند.

پس آزادی یعنی چه؟

یعنی نبودن مانع. انسان‌های آزاد انسان‌هایی هستند که با موانعی که در جلوی رشد و تکاملشان هست مبارزه می‌کنند و تن به وجود مانع نمی‌دهند. این هم تعریف مختصری از آزادی.

حال انسان که یک موجود خاصی است و گذشته از آزادی‌هایی که گیاهان و حیوانات به آن نیازمندند یک سلسله نیازمندی‌های دیگری هم دارد که ما آن‌ها را به دو قسم منقسم می‌کنیم. قسم اول آزادی اجتماعی است. آزادی اجتماعی یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه‌ی سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد، دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند، او را محبوس نکنند، به حالت یک زندانی در نیاورند که جلوی فعالیتش گرفته شود، او را استثمار نکنند، استخدام نکنند، استعباد نکنند. یعنی تمام قوای فکری و جسمی او را در جهت منافع خودشان به کار نگیرند. این را می‌گویند آزادی اجتماعی.

در نصّ قرآن کریم یکی از هدف‌هایی که انبیاء داشته‌اند این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند. یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند. در برخی از عصرها می‌بینیم که برخی کلمات که در قرآن قرن‌ها قبل آمده

بوده به حق اوج می‌گیرند. یکی از حماسه‌های قرآنی، همین موضوع

آزادی است. در این قرن‌هایی که شعار فلاسفه آزادی

بشر بوده است و آزادی بیش از اندازه زبان زد مردم

بوده و شعار واقع شده است، شما جمله‌ای پیدا

کنید زنده‌تر و موجدارتر از این آیه‌ی قرآن:



قُلْ نَأْكُلُ الْكُتَابَ كَمَا لَوْ آتَيْنَا كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنُنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

بِمِثْلَيْلَا نَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

ای پیغمبر! به این کسانی که مدعی پیروی از یک کتاب آسمانی گذشته هستند، به این یهودی‌ها، مسیحی‌ها، زرتشتی‌ها و به همه‌ی ملت‌هایی که پیرو یک کتاب آسمانی هستند، این طور بگو: بیاپید همگی جمع شویم زیر پرچم دو جمله.

اول: در مقام پرستش جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم.

و دوم: هیچ‌کدام از ما دیگری را بنده و برده‌ی خودش نداند و هیچ‌کس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند. یعنی نظام آقای و نوکری ملغی؛ نظام استثمار و مستثمر و مستثمر ملغی؛ نظام لامساوات ملغی.

آیا منطق انبیاء تا این جا با منطق امروز موافق نیست؟ آیا آزادی مقدس نیست؟ بله مقدس است و بسیار هم مقدس است.

اما نوع دیگر آزادی، آزادی معنوی است. تفاوتی که میان مکتب انبیاء و مکتب‌های بشری هست، در این است که پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی اجتماعی، به بشر آزادی معنوی نیز بدهند، آزادی معنوی است که بیش از هر چیزی ارزش دارد.

تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی نیز مقدس است و پیش‌نیازی است برای رسیدن به آزادی اجتماعی. و این است درد امروز جامعه‌ی بشری که می‌خواهد آزادی اجتماعی را تامین کند؛ ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند، قدرتش را ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیاء، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تامین کرد.

حال ببینیم آزادی معنوی یعنی چه؟ انسان یک موجود مرکب و دارای قوا و غرایز درونی گوناگونی است. انسان در باطن و روح خودش ممکن است یک ادم آزاد باشد و ممکن است یک ادم برده و بنده باشد؛ یعنی ممکن است اسیر شهوت خودش باشد، اسیر خشم خودش باشد، اسیر طمع خودش باشد و ممکن است از همه‌ی این‌ها آزاد باشد که به این آزادی معنوی گفته می‌شود.

آیا بشر ممکن است آزادی اجتماعی داشته باشد؛ ولی آزادی معنوی نداشته باشد؟ یعنی بشر اسیر شهوت و خشم و حرص و آز خودش باشد؛ ولی در عین حال آزادی دیگران را محترم بشمارد؟

امروز عملاً می‌گویند: بله. عملاً می‌خواهند بشر برده‌ی حرص و آز و شهوت و خشم خودش باشد. اسیر نفس اماره‌ی خودش باشد و در عین حال آزادی اجتماعی را محترم بشمارد. یکی از تضادهای جامعه‌ی امروز بشر همین است. آیا بشر قدیم که آزادی و حقوق

دیگران را محترم نمی‌شمرد، از این جهت بود که قوانینش ان طور وضع شده بود که وقتی قوانین را عوض کنیم، دیگر تمام بشود؟ مانند قوانین قراردادی که بشر می‌گذارد؛ مثلاً در امریکا بگویند قانون بردگی ملغی، همین که گفتند قانون بردگی ملغی، دیگر واقعاً بردگی ملغی شده است؟ یا شکل و فرمش عوض شده و محتوا همان محتوا است؟

آیا علت اینکه بشر قدیم آزادی و حقوق را محترم نمی‌شمرد، طرز فکر فلسفی‌اش بود؟ قوانینش بود؟ و یا کمبود علمش در قیاس با بشر امروز بود؟ هیچ‌کدام از این‌ها نبود. فقط یک چیز بود و آن منفعت طلبی بود.

آن علتی که در دوران گذشته بشر را وادار به سلب آزادی اجتماعی دیگران می‌کرد حس منفعت طلبی بود و بس. حس منفعت طلبی بشر امروز چطور؟ هست یا نیست؟ بله هست. آن که فرقی نکرده است. دهان بشر امروز برای بلعیدن اگر از دهان بشر دیروز بازتر نباشد، کمتر باز نیست. نه علم توانسته جلوی آزادی را بگیرد و نه تغییر قوانین. تنها کاری که کرده این است که شکل و فرم قضیه را عوض کرده است و محتوا هنوز همان است.

بشر امروز با نام جهان آزاد و دفاه از صلح و آزادی، تمام سلب آزادی‌ها، سلب حقوق‌ها، بندگی‌ها و بردگی‌ها را دارد. چرا؟ چون آزادی معنوی ندارد و در ناحیه‌ی روح خودش آزاد نیست و تقوا ندارد.

امیرالمومنین (ع) جمله‌ای دارند که مانند تمام جمله‌های ایشان با ارزش است؛ راجع به تقواست که به نظر بعضی‌های دیگر بسیار کهنه شده است! می‌فرمایند:

فَإِنْ تَقَوَّى اللَّهَ جَفَّتْ أَسَدَادُكَ، وَنَفَخَتْ مَعَادُكَ، وَعَتَقَ مِنْ كُلِّ مَلَكَهٖ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ

تقوای الهی کلید هر راه راستی است. بدون تقوا انسان به راه راست نمی‌رود، راه خود را کج می‌کند. بدون تقوا انسان اندوخته‌ای برای آخرت ندارد. بدون تقوا بشر آزادی ندارد. تقواست که بشر را از هر رقیتی آزاد می‌سازد.

